

مشروطه خواهان مشروعه ساز

همراهی و همدلی علمای مشروطه خواه نجف با شیخ فضل الله نوری

مهدی ابوطالبی^۱

چکیده

در این نوشتار، با توجه به دو قطب بزرگ جریان مذهبی عصر مشروطه، یعنی حوزه نجف و حوزه تهران و نیز نقش مهم و جنجال برانگیز مرحوم شیخ فضل الله نوری، با بررسی های نظری و تاریخی نشان داده شده است که برخلاف بسیاری از مشهورات نادرست تاریخی، علمای مشروطه خواه نجف با وجود اختلافاتی که از لحاظ عملی و مواضع سیاسی با مرحوم شیخ فضل الله نوری داشتند، از لحاظ نظری، در مباحث مهم و بحث برانگیزی همچون مشروطه، مجلس شورا، قانون گذاری و مساوات و آزادی، با ایشان هم عقیده بودند و تنها اختلاف آن ها در تشخیص مصداق های بیرونی مجلس و مشروطه بود که به بروز برخی اختلاف ها در موضع گیری آن ها نسبت به مشروطه انجامید.

واژگان کلیدی

علمای نجف، شیخ فضل الله نوری، مشروطه خواه، آزادی، مساوات، مجلس شورا، قانون گذاری.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی.

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۱۷ پذیرش نهایی: ۸۸/۹/۲۷

مقدمه

تاریخ‌نگاری‌های رایج و غالب نهضت مشروطیت ایران بر اساس همان تفکر غالب القا شده در عصر مشروطه، افراد فعال در این دوره را به دو دسته مستبد و مشروطه‌خواه تقسیم کرده است. از نظر آن‌ها، هرکس از مشروطه موجود و مورد نظر آن‌ها حمایت کرده است، مشروطه‌خواه، آزادی‌خواه و طرفدار پیشرفت و ترقی مملکت است و هرکس با چنین مشروطه‌ای مخالفت کرده، مستبد و مخالف آزادی و پیشرفت است و خط سومی هم وجود ندارد. این تقسیم‌بندی شامل علمای حاضر در عصر مشروطه نیز می‌شود؛ البته برخی تاریخ‌نگاران انصاف به خرج داده‌اند و ضمن تقسیم علما به دو دسته مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه، میان علمای مشروطه‌خواه با طرفداران سلطنت و استبداد تفاوت قائل شده‌اند. با یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان دریافت مشروطه‌خواهان، خط سومی در میان دو خط مشروطه‌خواه و مستبد هستند. در این تقسیم‌بندی، معمولاً مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در برابر علمای مشروطه‌خواه نجف قرار داده می‌شود و حتی در برخی آثار، تقابل آن‌ها بسیار هم شدید مطرح می‌شود، ولی آیا واقعاً علمای مشروطه‌خواه و علمای مشروطه‌خواه دو خط مقابل یکدیگر بودند و از لحاظ نظریه‌ها و اندیشه‌های سیاسی در تقابل و تضاد با یکدیگر قرار داشتند؟ فرضیه این مقاله این است که در نظریه‌های سیاسی این دو دسته تفاوت اساسی و بنیادینی وجود ندارد، بلکه تنها اختلاف‌هایی بر سر مصداق‌های برخی مفاهیم است. بر این اساس، با بررسی دیدگاه‌ها و مکتوبات این بزرگواران درباره مفاهیم سیاسی رایج در عصر مشروطه، در پی آنیم تا همراهی نظری و عملی آن‌ها را در دوره‌های مهم و حساس این نهضت به اثبات رسانیم.

۱. همراهی و همدلی عملی

الف) آغاز فعالیت و حضور در نهضت

پس از وقوع حوادثی چون جریان موسیو نوز بلژیکی، چوب خوردن میرزا محمدرضا مجتهد کرمانی در شعبان همان سال و چوب خوردن تاجران قند در ماه شوال و نیز شهادت

طلبه‌ای به نام سید عبدالحمید در جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هـ.ق، اولین اقدام شیخ فضل‌الله نوری که حاکی از حضور او در جریان نهضت است، حضور با صلابت و قدرتمند در تحسن مسجد جامع تهران در ۱۸ جمادی‌الاول همان سال، است چنانکه در رد پیام تهدیدآمیز عین‌الدوله می‌گوید:

کسی که حیات و مماتش زیر قلم ماست، چگونه جرئت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد! به او بگو ما از تو واهمه‌ای نداریم و عن قریب تکلیفت را روشن می‌کنیم. (فخرایی، ۱۳۵۶: ۶۸)

در مهاجرت کبری به قم نیز شیخ فضل‌الله حضوری فعال داشت^۱ به گونه‌ای که بنابر گفته کسروی، عین‌الدوله برای منصرف کردن شیخ از ترک تهران و همراهی با مهاجرین تلاش بسیاری کرد. تأثیرات بعدی مهاجرت شیخ، بیانگر اهمیت حضور وی در این تحسن است، چنان که تاریخ‌نگاران گفته‌اند حرکت شیخ آسیب بزرگی به عین‌الدوله و درباریان وارد ساخت و در مقابل، جانب مهاجرین را قوت بخشید. (نک: ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «الف»:
۱۱۵) آخوند نیز در پی این اقدام مهاجرین، به همراه شماری از علمای نجف، تلگرافی مبنی بر درخواست آگاهی از وقایع و انجام اقدامات لازم در این مورد ارسال داشت. (نک: ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ج ۳، ۵۴۹ و ۵۵۰)

نخستین قانون اساسی مشروطه که نه روز پیش از درگذشت مظفرالدین شاه تدوین گشت، در ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ.ق به امضای او رسید (نک: همان، ۱۳۷۶: ج ۲، ۳۵) و آخوند خراسانی پس از تحقیق و بررسی، در اواخر ذی‌قعدة یا اوایل ذی‌حجه، طی دو نامه جداگانه به مجلس و علمای تهران، به تأیید و حمایت مشروطه برخاست. (نک: همان، ۱۳۷۶: ج ۴، ۶۶ و ۶۷؛ آقاجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۵)

۱. «هرچند شیخ سه روز بعد از سایر علما به قم رفت، ولی در همان سه روز به‌طور مرتب با علمای مهاجر در ارتباط بود و مکاتبه داشت و بعد از این سه روز جمعیت بسیاری را با خود به قم برد». (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۷: ج ۳، ۵۰۶)

در یکی از اعلامیه‌های تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم، شیخ آشکارا اعلام می‌کند
 علمای نجف به تحریک وی وارد نهضت شده‌اند:

من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم؛ زیرا که
 علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند، هیچ‌یک همراه
 نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم؛ از خود آقایان می‌توانید
 این مطلب را جویا شوید. (ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۴۵)

مؤید این کلام شیخ، سخن مرحوم شوشتری است که می‌نویسد:

آخوند خراسانی به استناد نوشته‌های شیخ پا در امر مشروطیت نهاد و میان او و
 شیخ به قدری خصوصیت حکم‌فرما بود که دوستی آن دو مرد بزرگ، ایجاد غبطه
 در دیگران نموده بود. (شوشتری، ۱۳۲۷: ۶)

میرزا عبدالرضا کفایی، نوه آخوند خراسانی نیز از قول پدرش مرحوم میرزا احمد کفایی
 (فرزند آخوند خراسانی)، درباره نقش شیخ در همراه کردن علمای نجف در نهضت چنین
 نقل می‌کند:

با وجود تواتر شکایات و وقوع جلسات و مذاکرات بین اعلام نجف برای تصمیم‌گیری
 پیرامون مسائل و مشکلات ایران، هنوز مرحوم آخوند و دیگران اقدام جدی نکردند تا
 اینکه مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری به مرحوم آخوند نامه نوشتند و اظهار داشتند که:
 بسیاری از مردم ایران مقلد شما هستند و در این قیام تا شما اقدامی نکنید، مسئله به
 سامان نخواهد رسید؛ برای پیشرفت کار، نیاز به حکم و مساعدت شماست. بعد از
 نامه حاج شیخ فضل‌الله - اعلی‌الله مقامه - مرحوم آخوند و حاجی میرزا حسین
 تهرانی و سایر اعلامی که در نجف بوده و قضایا را تعقیب می‌کردند، به‌طور جدی در
 این قضیه اقدام کردند. (ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ج»: ۱۱۱ و ۱۱۲)

بنابراین، درباره آغاز فعالیت‌های علمای نجف و مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نه تنها
 همراهی کامل آن‌ها با یکدیگر مشهود است، بلکه باید گفت همکاری علمای نجف نه به
 دعوت و تحریک روشن‌فکران و نه با اتکا بر نظرات و مکتوبات علمای مشروطه‌خواه
 تهران، بلکه به استناد نوشته‌های شیخ فضل‌الله بوده است.

ب) نگارش متمم قانون اساسی و پیشنهاد اصل نظارت علما از سوی شیخ فضل‌الله نوری در اوایل ۱۳۲۵ هـ.ق کمیسیونی از مجلس، نگارش متمم قانون اساسی را آغاز کرد، ولی از آنجاکه از سویی، این متمم بر اساس قانون فرانسه و بلژیک نوشته شده بود (نک: هدایت، ۱۳۷۵: ۱۴۵) و برخی مواد آن از نظر شرعی جای تأمل داشت و از سوی دیگر، شور و هیجان شریعت‌خواهی در میان مردم و برخی نمایندگان مجلس غوغا کرده بود، زمانی که کمیسیون کار خود را به پایان رساند و قانون اساسی آماده شد، دارالشورا از پذیرفتن آن ترسید، ولی برای جلوگیری از بدگمانی‌های مردم مقرر گشت شماری از علما با تنی چند از نمایندگان بنشینند و آن را اصل به اصل ملاحظه کنند. (نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۲۹۳) در تلگرافی که در تاریخ ۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هـ.ق به‌وسیله سه تن از نمایندگان مجلس به انجمن ملی تبریز فرستاده شد، آمده است:

کمیسیونی منتخب شده که دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد...، لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بود. لهذا کمیسیونی ثانی مرکب از آقایان حجج اسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند. (همان: ۳۰۷)

در زمان بررسی اصول قانون اساسی، شیخ فضل‌الله به تنظیم لایحه «اصل نظارت فقها» اقدام کرد و پس از امضای سیدین، صدرالعلما سید جمال افجه‌ای و آقا حسین قمی، آن را به مجلس تقدیم داشت. (نک: ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۳) وی همچنین برای ایجاد مقدمات و زمینه لازم برای تصویب این لایحه و آگاهی مردم و علما از جزئیات این طرح، آن را منتشر ساخت. (نک: همان، ۱۳۶۳: ج ۲، ۱۸۱ - ۱۸۳) برخلاف مخالفت‌های بسیار با این اصل و دیگر اصلاحات، از آن جمله اقدامات تقی‌زاده و برخی نمایندگان آذربایجان نسبت به تأخیر در طرح آن در مجلس، تأکید بر لزوم قرائت مجدد در کمیسیون، اعلام صلاحیت نداشتن این طرح برای پذیرفته شدن در مجلس و فشار مشروطه‌خواهان تبریز به‌ویژه انجمن ملی تبریز به منظور تعجیل در تصویب قانون، (نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۳۱۳ و

۳۱۸) در نهایت در تاریخ ۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ ق فصلی مربوط به نظارت دائمی هیئتی از مجتهدان - البته با دخل و تصرف در متن پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری - در مجلس تصویب و ضمیمه قانون اساسی شد. (نک: ترکمان، ۱۳۷۵: ۲۸ و ۲۹) تا این زمان هنوز اعتماد و همراهی علمای نجف با شیخ وجود دارد، چنان‌که کسروی می‌نویسد:

شور و سهش آزادی‌خواهی درمیان توده تهران فرو نشسته، پیش‌گامان سست گردیده، دو سید به کاری بر نمی‌خاستند، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را دریافته، به حاجی شیخ فضل‌الله خوش‌گمانی می‌نمودند و با او همراهی نشان می‌دادند. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۲۵)

در همین ایام، با وجودی که متن پیشنهادی شیخ و متن مصوب مجلس، عدم مخالفت قوانین با شرع را مدنظر قرار داده بود، در تاریخ ۷ جمادی‌الاولی نیز تلگرافی از سوی مرحوم آخوند و مرحوم مازندرانی به وسیله شیخ فضل‌الله به مجلس ارسال شد (نک: ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۳۷) که آنان در این تلگراف نه تنها بر لایحه پیشنهادی شیخ با عنوان «اصل ابدیه» تأیید کرده، بلکه پا را فراتر از آن نهاده و بر ضرورت موافقت قوانین با شرع تأکید ورزیده بودند. افزون بر این، بر لزوم درج ماده ابدیه دیگری نیز مبنی بر دفع زنادقه که همان دغدغه همیشگی شیخ بود، تأکید کرده بودند:

از نجف اشرف، توسط جناب حجت‌الاسلام نوری - دامت برکاته - ، [به] مجلس محترم شورای ملی - شیدالله تعالی ارکانه -
 ماده شریفه ابدیه - که به موجب اخبار واصله، در نظام‌نامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسی و نحوها من الشرعیات را بموافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند - از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است.
 و چون زنادقه عصر به گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مغتنم و این اساس قویم را بد نام نموده، لازم است ماده ابدیه دیگر در رفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه - عز اسمه - بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعودن الله تعالی نتیجه مقصود بر مجلس محترم مترتب و فرق ضاله مأیوس و اشکالی متولد نشود. ان شاء الله تعالی. الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی، الاحقر

عبدالله المازندرانی. هفتم جمادی‌الاولی. (کسروی، ۱۳۷۸: ۴۱۱ و ۴۱۲؛ ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۳۷ و ۲۳۸)

این مطلب که علمای نجف این تلگراف را به وسیله شیخ به مجلس می‌دهند، خود نشان از اعتقاد و اعتمادی است که نسبت به شیخ دارند. البته هرچند برخی افراد در صحت این تلگراف تردید دارند، ولی گفته شخصی همچون کسروی که خود اتهامات بسیاری را به شیخ و علمای دیگر نسبت می‌دهد و از عملکرد تقی‌زاده و یارانش در جلوگیری از خوانده شدن قانون اصلاح شده ابراز خشنودی می‌کند و از اصلاحات انجام شده در قانون اساسی به‌عنوان یک آسیب یاد می‌کند خود گواهی بر صحت این امر است:

این تلگراف دروغ نیست، چنان‌که پیش از این گفتیم، آخوند و حاجی شیخ، نخست به حاجی شیخ فضل‌الله بدگمان نبوده، از دور با این همراهی می‌نموده‌اند و این تلگراف از این روست. (کسروی، ۱۳۷۸: ۴۱۲)

آنچه بیان شد، حاکی از آن است که نه تنها علمای نجف با شیخ و نظرات او همراه و هماهنگ بودند، بلکه حتی پیشنهادهایی دادند که از نظر مشروطه‌خواهان و مخالفان شیخ، به اصطلاح تندتر از پیشنهاد شیخ بود و محدودیت‌های بیشتری برای مشروطه‌خواهان و مجلسیان ایجاد می‌کرد و نیز حق بیشتری را برای علمای ناظر قائل می‌شد.

ج) تحسن در حرم حضرت عبدالعظیم

با وجود آنکه این اصل - هرچند با تغییرات - در مجلس به تصویب رسید، ولی همچنان مخالفت‌ها و ممانعت‌های مشروطه‌خواهان وجود داشت، به گونه‌ای که پس از طرح این اصل، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری آماج دشنام‌های برخی جراید و شب‌نامه‌نویسان و حمله اوباش و فریب‌خوردگان قرار گرفت تا آنجا که در روز پنجشنبه ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ.ق برخی اعضای «انجمن‌های سری» قصد جان شیخ را کردند که البته به دلایلی از آن جلوگیری به عمل آمد. (نک: ترکمان: ۱۳۷۵، ۳۱) از آنجا که متن اصل تصویب شده در

مجلس با متن پیشنهادی شیخ^۱ تفاوت داشت، ایشان همچنان پیگیر اجرا و تصویب دقیق این طرح بود. از این رو، جبهه‌گیری در مقابل شیخ همچنان ادامه داشت. مستوفی تفرشی فضای موجود در آن زمان را این گونه ترسیم می‌کند:

در این روزها که شیخ زبان به ملامت و کلامی می‌گشود... آن‌ها نیز بر ضد بیانات حاج شیخ نوری اقداماتی می‌کردند؛ او را توهین و سرزنش می‌نمودند، جراید ملی خیلی بی‌پرده به او فحش می‌نوشتند... جمعیت کثیری از ملت که بر ضد حاج شیخ بودند... حرفشان فقط از طرد و نفی حاج شیخ بود... در این وقت که شورش و هیجان ملی شدت کرد، عرصه بر شیخ نوری و اعوان و انصارش تنگ و مجال درنگ برای او نماند؛ با هزاران محنت روزی را به شب رساند. (ترکمان، ۱۳۶۳: ج ۲، ۱۸۴)

با توجه به تفاوت موجود میان متن مصوب مجلس با متن پیشنهادی شیخ و نیز اتفاقاتی که در جریان تصویب اصل و پس از آن پیش آمد، شیخ به این مطلب پی برد که مخالفان این اصل، آن را به زور پذیرفته‌اند و با تغییر متن پیشنهادی وی، در پی آنند که به هر شکل ممکن از این اصل رهایی یابند، به گونه‌ای که یا آن را حذف کنند یا تغییر دهند یا کاری کنند که اجرای آن در عمل با مشکل روبه‌رو شود. بیان کسروی مبنی بر اینکه آزادی‌خواهان تبریز به دنبال تصویب قانون مشروطه اروپایی بودند، مؤیدی است بر این امر که آن‌ها در نظر

۱. سه نسخه از متن این اصل وجود دارد که عبارتند از:

۱. اولین متن پیشنهادی شیخ که در ۷ ربیع‌الاول توسط ایشان نوشته می‌شود. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۱۶ و ۳۱۷)
 ۲. متنی که در تاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ظاهراً در کمیسیونی از مجلس با حضور شیخ و رئیس مجلس و تعدادی از وکلای مجلس مورد تصویب قرار می‌گیرد. (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۵۶)
 ۳. متنی که در تاریخ ۳ جمادی الاولی در صحن مجلس به تصویب می‌رسد. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۷۲)
- از آنجاکه متن دوم به تصویب شیخ و کمیسیون رسید و تفاوت‌هایی نیز با متن نخست دارد، باید متن مورد نظر شیخ را این متن دانست. بنابراین، هر کس در نظر دارد متن شیخ و متن مصوب مجلس را مقایسه کند، باید متن مجلس را با متن دوم بسنجد، نه نخستین متن پیشنهادی شیخ، درحالی که برخی افراد همچون آقای ترکمان، دچار چنین اشتباهی شده، به گونه‌ای که تفاوت‌هایی که میان متن شیخ و متن مصوب مجلس بیان کرده است، نشان از این دارد که متن مجلس را با اولین متن پیشنهادی شیخ مقایسه کرده است. با توجه به این مسئله، اگر از تفاوت متن مصوب مجلس با متن شیخ بحث می‌شود، مراد از متن شیخ همین متن دوم است که تحت نظر شیخ تغییراتی کرده و اصلاحاتی در آن صورت گرفته است.

داشتند با تحقق نظر خود، مانع اجرای این اصل شوند: «راست است که آزادی خواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را می خواستند...» (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۲۵)

زیرا تحقق قانون مشروطه اروپایی با وجود اصلاحات علما - که کسروی برای آن به جای لفظ اصلاح از لفظ دستبرد استفاده می کند (نک: همان: ۳۱۵) - ممکن نخواهد بود. عملکرد مخالفان شیخ به گونه ای بود که حتی سر اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران نیز دریافته بود تصویب این اصل، ظاهری است و آن ها در عمل به آن پایبند نخواهند بود. وی در این باره می گوید:

آزادی خواهان می دانند که دست کم تا چند سالی نمی توانند علناً خصم را مورد حمله قرار دهند. از این رو، امتیازات بزرگی به روحانیون داده اند... بدیهی است به محض اینکه آزادی خواهان زمام امور را به دست بگیرند، این ماده کهنه پرستانه به طور دایم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت. (معاصر، ۱۳۵۳: ج ۱، ۳۷۸ و ۳۷۹)

وقایع سال های بعد نیز تصدیقی بر این نظریه است؛ زیرا در مراحل و دوره های مختلف مجلس، با این اصل به صورت جدی برخورد نشد و در عمل ناکام ماند.^۱ از این رو، شیخ اصرار داشت آنچه خواسته شده به صورت دقیق اجرا شود؛ زیرا می دانست چنانچه در این مسئله یک قدم عقب نشینی کند، آن ها ده ها قدم جلو خواهند آمد، چنان که همواره در طول تاریخ نیز چنین بوده و هست که اگر انسان در این گونه مسائل اولین امتیاز را بدهد، باید در پی آن، امتیازهای بعدی را نیز بدهد، به گونه ای که طرف مقابل تا به خواست نهایی خود نرسد، دست بر نمی دارد.

از آنجا که اصلاحات مورد نظر علما به صورت دقیق اعمال نشده و حرکت هایی نیز بر ضد شیخ و طرف دارانش صورت گرفته بود که جان آن ها را به خطر می انداخت. ایشان در ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۵ هـ ق به صورت اعتراض آمیزی به حضرت عبدالعظیم مهاجرت کرد

۱. برای آگاهی از کیفیت برخورد مجلس در زمان های بعدی با این اصل نک: محمد ترکمان، «نظارت مجتهدین طراز اول: سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره اول تقنینیه»، تاریخ معاصر ایران، کتاب اول.

و همراه با شمار بسیاری از علمای تهران و طلاب و اقشار مختلف مردم در آنجا متحصن شد، چنان‌که مستوفی تفرشی می‌گوید پس از سه چهار روز تعداد جمعیت به هزار نفر می‌رسید که عمده این جمعیت علما و طلاب بودند. (نک: ترکمان، ۱۳۶۳: ج ۱، ۱۹۲) همان‌گونه‌که بیان شد، اعتراض شیخ فضل‌الله به اعمال نکردن کامل اصلاحات علما بود. از این‌رو، در تلگراف او و دیگر متحصنین که در ۱۷ جمادی‌الاول به نجف و همه شهرهای بزرگ ایران فرستاده شد، آمده است:

حضور حجج‌الاسلام - دامت برکاتهم -

فصلی دائر به حفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات، مردود و مکنون مکشوف، عموم متحیر، اساس دین، متزلزل جهت پیشامد غیرمعهود، اغلب علما به حکم تکلیف، مهاجر به زاویه مقدس، عازم عتبات، موقع اقدامات لازم. (کسروی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۳۷۶)

هرچند کسروی در نقد این تلگراف، نویسندگان آن را دروغ‌گو می‌خواند؛ زیرا معتقد است فصل نام برده تصویب شده و دیگر اصلاحات نیز انجام شده، درحالی‌که در این تلگراف خلاف آن منعکس شده است، ولی باید گفت اعتراض متحصنین به این است که این اصل طبق اصل پیشنهادی و مصوب کمیسیون تصویب نشده است و با آن تفاوت دارد، چنان‌که در تلگراف علمای اصفهان در حمایت از متحصنین نیز به این مطلب اشاره شده است: «جزء نشدن فصل نظارت علما که مرجع تقلید ناس باشند، بدون عضویت به مجلس و بدون تقید به علم به اقتضای وقت در قانون اساسی،... مهیج علما و متشرعین و طلاب غیور در دین شد.» (ترکمان، ۱۳۷۵: ۳۳)

با آغاز تحسن، مشروطه‌خواهان در پی نشان دادن چهره‌ای نادرست از متحصنین بودند تا حرکت آن‌ها را خنثی سازند. از این‌رو، در واکنش به تلگراف متحصنین، تلگراف‌هایی به علمای نجف نوشتند و از متحصنین بدگویی کردند، به‌گونه‌ای که مخالفت شیخ فضل‌الله را به منظور منافع شخصی و دست نیافتن به منصب قدرت بیان کردند. کسروی در این باره می‌نویسد:

پس از چند روزی [بعد از تلگراف متحصنین به نجف] تلگراف مجلس رسید که به همه علما فرستاده بودند. همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران رسید که از بدخواهی بست‌نشینان و دربار ناله نموده و درخواست کرده بودند که علما حاجی شیخ فضل‌الله و همدستانش را به نجف بخوانند. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۸۰)

البته شایان ذکر است که مراجعه به برخی سخنان و گفت‌وگوهای همان ایام نشان می‌دهد این افرادی که حرکت شیخ را در مسیر کسب منافع شخصی یا دستیابی به قدرت و ریاست می‌دانستند، این تلقی آن‌ها مصداق «کافر همه را به کیش خود پندارد» بوده است؛ برای مثال، وقتی گفت‌وگوی سیدین - که البته باید گفت در میان مخالفان شیخ از بهترین‌ها بودند - با سید احمد طباطبایی و مجتهد تبریزی را مرور می‌کنیم، می‌بینیم برخلاف اینکه بارها به وسیله شیخ و این دو مجتهد (مجتهد تبریزی و سید احمد طباطبایی) ابراز شد که این‌ها به دنبال انجام تکلیف شرعی هستند و در این راه نیز از جان و مال خود گذشته‌اند و از این مسئله ترسی ندارند، باز هم سید محمد طباطبایی برای بازگرداندن برادر خود چنین می‌گوید:

شیخ یا برای ترویج شریعت یا برای ریاست یا خیالات دیگر به قصد ضدیت با مجلس برخاسته [است]. به هر حال مقاصد شیخ به شما مربوط نیست. این حرکات شیخ دو حالت دارد: یا کار برای او پیشرفت می‌کند و کار بر مرادش می‌شود یا اینکه به عکس می‌شود. امروزه تکلیف شما، بلکه تکلیف هر دو [ای] شما این است که با ما به شهر بیایید، اگر کار شیخ بر مراد شد، مجدداً بازگشت به این مکان نمایید، اگر برعکس نتیجه داد، لااقل شما دو نفر، جانی به سلامت به دربرده‌اید. این طرفیت فقط با مجلس نیست، بلکه با دولت و وزرا ضدیت کرده [اید] بل با تمام ملت ایران طرف هستید. شما بیایید بر خودتان و اولاد و خانواده و فامیل خود ترحم کنید، خطر از خود دور دارید. شما در شهر هم که بودید، کسی با شما کاری نداشت، محترم بودید، در خانه شما باز بود، ریاست هم داشتید؛ برای چه به این مکان آمدید! اگر کسی از شما پرسش کند، چه جوابی خواهید داد؟ (ترکمان، ۱۳۶۳: ج ۲، ۲۲۰ و ۲۲۱)

همچنان که دیده می‌شود، در این کلام سید محمد طباطبایی، نوعی عافیت‌طلبی و استفاده از موقعیت به سود خویش به چشم می‌خورد. به عبارتی، ایشان به گونه‌ای سخن

می‌گوید که گویا برای مهاجرت علما، هدف دیگری جز رسیدن به ریاست و کسب قدرت متصور نیست و آنان در هریک از مسائلی که مطرح می‌کنند، در پی آنند که ببینند چه سودی برای سید احمد طباطبایی حاصل می‌شود؛ یعنی محور همه استدلال‌های ایشان برای راضی کردن سید احمد و مجتهد تبریزی به منظور بازگشت به شهر، منفعت شخصی آنهاست. از این رو، برای ایشان این گونه استدلال می‌کند که چه در تحصن بمانند و چه نمانند، در هر صورت به شرط موفقیت شیخ می‌توانند از منافع حرکت شیخ بهره‌مند شوند و حتی اگر در تحصن نمانند، در صورت موفق نشدن شیخ و متضرر شدن ایشان (البته زیان از دید سید محمد طباطبایی)، به آنها (سید احمد و میرزا حسن مجتهد) زبانی نمی‌رسد و حتی از منافع دیگری هم بهره‌مند خواهند شد. همچنین خانواده و فرزندان ایشان نیز در امان خواهند بود و ریاستشان همچنان پایدار خواهد ماند.

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت خوش‌بینانه‌ترین حالت این است که بگوییم مخالفان متحصنین این گونه می‌پنداشتند که آنها تنها در پی منافع شخصی هستند. از این رو، به نظر می‌رسد کسی که نمی‌تواند غیر از یک حالت خاص، حالت دیگری را تصور کند، معمولاً به این دلیل است که خود فقط در حالت اول سیر می‌کند و هیچ‌گاه به دنبال حالت دوم نبوده و حتی به فکرش هم نرسیده است.

از آنجاکه مشروطه‌خواهان از اعتماد علمای نجف به شیخ و همراهی آنها با وی در همه مراحل نهضت و تأکید ایشان بر عملی شدن پیشنهادهای شیخ آگاهی داشتند، در پی تفرقه‌افکنی میان علما بودند، چنان‌که در یکی از لوایح متحصنین در حرم حضرت عبدالعظیم آمده است:

شب و روز به تفتین در مابین رؤسای ملت و شق عصای امت می‌گذرانند و به هر طرف که فریب آنها را خورد، خود را می‌بندند و نسبت به طرف دیگر جسارت و جرئت به هم رسانیده، هرزگی را که حربه واحده این‌هاست، استعمال می‌کنند.
(ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۴۱)

نمونه‌ای از این توطئه‌چینی‌ها، اقدام روزنامه جبل‌المتین کلکته است که خبری ساختگی با عنوان «مکتوب از نجف اشرف» درباره مخالفت مرحوم آخوند با اصل پیشنهادی شیخ درباره نظارت فقها منتشر ساخت. (نک: انصاری، ۱۳۷۶: ۲۴۷) در این باره سخنان جعلی بسیاری بیان شد، به گونه‌ای که مرحوم شوشتری، نماینده مجلس، در جلسه ۱۶۳ مجلس شورا در تاریخ ۱۳۳۰ گفت:

اسنادی الان توی خانه من است به نام مرحوم آیت‌الله عظمی آخوند خراسانی یا حاج میرزا حسین... که این‌ها [مخالفین شیخ] برمی‌داشتند می‌نوشتند، عکس می‌آوردند که حضرت آیت‌الله عظمی شیخ [فضل‌الله] نوری فرمودند امور حریبه حرام است یا فلان شخص مهدورالدم است، بعد فهمیدیم تمام این اسناد از منبع خارجی بوده است برای اینکه عالم روحانیت و اسلام را تکان بدهند... برای اینکه اختلاف در ایران پیدا بشود و برای اینکه وحدت کلمه از ایران رخت بریندد و برای اینکه هر آدم متنفذی را و هر آدم مؤثری را ما در ایران خائن بشناسیم. (رائین، ۱۳۵۸: ۹۴)

وی در جایی دیگر نیز در این باره می‌نویسد:

چند عدد عکس نوشته ساختگی در نزد بعضی‌ها دیده شد که نسبت به آن سه نفر می‌دادند که آن‌ها فتوا داده‌اند مداخله شیخ در امور حسیه حرام است؛ پس از تحقیق معلوم شد این موضوع و نوشته و عکس هم به تمام معنا دروغ است. (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۱۴)

البته شایان توجه است که در این زمان برخلاف این توطئه‌چینی‌ها، باز هم علمای نجف نسبت به شیخ خوش‌بین هستند و با توجه به شناخت و اعتمادی که به شیخ دارند، احتمال نمی‌دهند شیخ با مجلس مخالفت کند. از این رو، احضار شیخ به نجف را صلاح نمی‌دانند و در تلگرافی که در ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ ق به مجلس ارسال می‌دارند، بر این مطالب تصریح می‌کنند:

رجاء واثق که تاکنون - انشاء الله تعالی - کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی به ما داده شود، کذب محض [است]. احضار را صلاح ندیدیم؛ مهمات را اطلاع دهید. الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل، الاحقر محمد کاظم خراسانی، الاحقر عبدالله مازندرانی. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۸۲)

در این مورد نه تنها علمای نجف، بلکه علمای مشروطه‌خواه اصفهان نیز با خواسته‌های متحصنین موافقت و حرکت آن‌ها را تأیید می‌کنند، به گونه‌ای که با ارسال تلگرافی به مجلس از متحصنین پشتیبانی می‌کنند و می‌خواهند به سرعت خواسته‌های آن‌ها عملی شود:

حضور امنای مجلس شواری ملی - دامت برکاتهم -

توهینات و جسارات عوام آن ولا به رؤسای علما و شیعه که در زاویه مقدسه هستند و اشتغال بعض روزنامه‌ها بر توهینات به شرع، نوعی و شخصی، بلکه کفریات و منقولات معروفه از بعض واعظین و جزء نشدن فصل نظارت علما که مرجع تقلید ناس باشند، بدون عضویت به مجلس و بدون تقید به علم به اقتضای وقت در قانون اساسی که جزء شدن این فصل باعث بقای اساس اسلام است، مهیج علما و متشرعین و طلاب غیور در دین شد. از امنای مجلس - دامت برکاتهم - رفع مراتب منظور را فوراً مستدعی هستیم، والا خوف حدوث فتنه و اینکه زحمت کامله یک ساله هدر رود، هست. (علمای اصفهان)

داعی شیخ محمدتقی نجفی، داعی شیخ نورالله، الاحقر شیخ مرتضی و... سایر علما و طلاب. (ترکمان، ۱۳۷۵: ۳۳)

البته باید گفت تقریباً همه علمای بزرگ، از جمله به گفته کسروی، مرحوم سید یزدی، صاحب عروه، (نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۴۳۱) در این مقطع با مرحوم شیخ همراهی کردند. با دقت در سیر حوادث ابتدای نهضت تا این زمان، مشخص می‌شود که تا این مرحله از نهضت هیچ‌گونه تفاوتی در موضع مرحوم آخوند و مرحوم شیخ فضل‌الله نسبت به مشروطه دیده نمی‌شود و حتی در مواردی هم از سوی مرحوم آخوند و دیگر علمای نجف، تلگراف‌هایی مبنی بر تأیید شیخ و نظرات او فرستاده می‌شود یا حتی برخی نظرات مرحوم آخوند و علمای نجف به وسیله شیخ به مجلس ارسال می‌شود، ولی همان‌گونه که بیان شد، با آغاز تحسن شیخ، مخالفان وی با نامه‌نگاری به نجف، به بدگویی شیخ و همراهانش پرداختند. پیرو این نامه‌نگاری‌ها متحصنین نیز تلگرافی به نجف ارسال کردند و در آن، خواسته علما را خواسته خود شمردند و نظر آن‌ها را درباره مجلس منافی شرع جویا شدند، ولی آن‌ها پاسخ نگفتند. (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۶ و ۲۷)

با توجه به فضای موجود در آن زمان می‌توان به دلیل پاسخ ندادن علما به این نامه پی برد. کسروی در این باره می‌نویسد: فضای موجود به‌گونه‌ای بود که پیاپی از علمای نجف پرسش‌هایی می‌شد و حتی کسانی بودند که لذت می‌بردند از اینکه با نامه یا تلگرافی، «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند و پاسخ را در مجالس مختلف بخوانند و به دیگران برتری بفروشند. (نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۳۶۳) از این رو، به نظر می‌رسد علت پاسخ ندادن به این تلگراف نیز همان فضای موجود باشد؛ زیرا با توجه به آن فضا و آن توطئه‌چینی‌ها، این گمان برای علما ایجاد شده بود که پاسخ به این تلگراف، سبب پراکندگی و اختلاف خواهد شد. به عبارتی، به یقین پاسخ تلگراف متحصنین این بود که مجلس منافی شرع، مورد تأیید علما نیست، ولی از آنجاکه از نظر علمای نجف، مجلس موجود، منافی شرع نبود، آنان این احتمال را می‌دادند که با پاسخ به این تلگراف، افراد مخالف مجلس فعلی، این نظر را بر مجلس موجود نیز تطبیق دهند که در این صورت، این کار سبب می‌گشت مردم تصور کنند علمای نجف نیز دچار اختلاف رأی شده‌اند. یک روز فتوا به حمایت از مجلس فعلی و مشروطه می‌دهند و یک روز همین مجلس و مشروطه را خلاف شرع می‌خوانند. از سویی هم خود علمای نجف برای دفع این مشکلات، در تلگرافی که برای تأکید بر حمایت از مجلس در ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ ق ارسال داشتند، تصریح کرده بودند که هرگاه برخلاف مضمون تلگراف فوق به صورت کتبی یا تلگراف نسبتی به ایشان داده شود، کذب محض است. این مسئله نیز می‌تواند مانعی برای پاسخ به تلگراف فوق باشد.

مشروطه‌خواهان برای دفع این توهّم که آیا مجلس موجود نیز همان مجلس مورد نظر علماست یا خیر، تلگرافی مبنی بر پرسش از تطبیق فتوای علمای نجف با همین مجلس بهارستان به نجف ارسال داشتند:

آیا فتوا و احکام مبارکه وجوب متابعت آن که از ناحیه مقدسه آن حضرات در بلاد منتشر است، در حق همین مجلس است یا خیر؟ و مخالفت همین مجلس... محاده با امام زمان است یا خیر؟ (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۹)

علمای ثلاثه نجف نیز مجلس منعقد در بهارستان را منطبق با همان مجلسی دانستند که در تلگراف‌های پیشین شرایط آن را بیان کرده بودند. به نظر می‌رسد از این زمان که علمای ثلاثه نجف به تطبیق مجلس بهارستان با مجلس شرعی مورد نظرشان حکم دادند، موضع شیخ فضل‌الله و مرحوم آخوند نسبت به مجلس که مهم‌ترین رکن مشروطه بود، تفاوت یافت. به این معنا که شیخ این مجلس موجود را همان مجلس مورد نظر علما که علمای نجف نیز از جمله آن‌ها بودند، نمی‌دانست، درحالی‌که علمای ثلاثه نجف، مجلس موجود را منطبق با همان مجلس مورد نظر خود می‌دانستند. به عبارت دیگر، شیخ که در تهران بود و حتی در برخی جلسات مجلس شرکت کرده بود، توصیف‌هایی را که در فتواها و تلگراف‌های علمای نجف درباره مجلس وجود داشت - رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام - (نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۳۸۲) در مجلس بهارستان و عملکرد آن نمی‌دید. از این رو، این نخستین نقطه اختلاف موضع مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نسبت به مشروطه به صورت اعم و مجلس به صورت اخص بود.

جالب این است که برخلاف وجود این اختلاف میان آخوند و شیخ و بدگویی‌هایی که از شیخ نزد علمای نجف شد، باز هم در نامه‌ای که آخوند در اواخر تحصن به یکی از علمای تهران می‌نویسد، ضمن اعلام ناخشنودی از این موضع شیخ می‌فرماید: «در عقیده احقر لازم است که آقایان علما و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده، جناب ایشان و همراهانشان را به راه بیاورند و نه اینکه وحشت بدهند.» (مؤید الاسلام، ۱۳۲۵: ۱ و ۲)

این لحن کلام آخوند نشان می‌دهد که برخلاف توطئه‌چینی‌های مختلف برضد شیخ، مرحوم آخوند هنوز هم به شیخ خوش‌بین و خواستار برخوردی احترام‌آمیز با وی بود.

د) فتح تهران و اعدام شیخ فضل‌الله نوری

پس از درگیری‌هایی که به منظور تجدید مشروطه صورت گرفت، در نهایت در ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ ق مشروطه‌خواهان، تهران را فتح کردند و مشروطیت بار دیگر

استقرار یافت و در ادامه جسارت‌های مشروطه‌خواهان، در ۱۳ رجب، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری اعدام شد، ولی برخلاف اوج اختلاف مرحوم شیخ و مرحوم آخوند، درباره واکنش ایشان نسبت به این حرکت نوشته‌اند: «وقتی در وقایع مشروطیت، مرحوم آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری را... در تهران به دار آویختند، چون این خبر به آخوند در نجف رسید، بسیار متأثر و متألّم گردید، به‌نحوی که گریه کرد و مجلس فاتحه‌ای در منزل خود برای او ترتیب داد.» (کفایی، ۱۳۵۹: ۳۹۶)

همچنین از قول فرزند مرحوم آخوند خراسانی، آیت‌الله حاج میرزا احمد کفایی، نقل شده است: «بعد از آنکه دولت موقت مشروطه، یعنی فاتحین تهران، خبر پیروزی را به آخوند خراسانی دادند، اولین اقدام ایشان، ارسال تلگراف به همین دولت موقت برای حفظ حریم و جان حاج شیخ فضل‌الله نوری بود...» (ابوالحسنی، ۱۳۸۲: ۲۰۰) مدتی پس از شهادت شیخ، علمای نجف از جمله مرحوم آخوند به نیت فاسد برخی مشروطه‌خواهان تندرو پی بردند و به فساد مسلک سیاسی کسانی همچون تقی‌زاده حکم دادند. توجه به سیر حضور دو شخصیت در دوره‌های مختلف نهضت، نشان داد در موارد بسیاری مرحوم آخوند و مرحوم شیخ فضل‌الله با یکدیگر همراه بودند، به‌گونه‌ای که حتی در موارد اختلاف هم حمایت مرحوم آخوند از مرحوم شیخ دیده می‌شود.

۲. همراهی نظری و فکری

الف) آزادی و مساوات

یکی از مباحث سیاسی بسیار بحث‌انگیز و مهم در عصر مشروطه، بحث آزادی و مساوات است. اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که آزادی‌خواهی به عنوان نماد و مظهر مشروطه‌خواهی به شمار می‌رفت، به‌گونه‌ای که طرفداران مشروطه را آزادی‌خواه و مخالفان مشروطه را مخالف آزادی می‌خواندند. از این رو، می‌توان گفت از جمله مواردی که مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان را از یکدیگر جدا می‌سازد، همین بحث آزادی است.

برخی معتقدند علمای مشروعه‌خواهی همچون شیخ فضل‌الله اساساً با آزادی به‌ویژه آزادی مردم در برابر حاکمان مخالف بوده و برعکس علمای مشروطه‌خواه، آزادی‌خواه بوده‌اند. مراجعه به مکتوبات شیخ فضل‌الله نشان می‌دهد که با وجود مخالفت‌های بسیاری که ایشان با آزادی در عصر مشروطه داشته است، ولی با مطلق آزادی مخالف نبود، بلکه با آزادی مطلق و بی‌قید و بند مخالف بود. (نک: زیبا کلام، ۱۳۸۰) از این رو، در موارد مختلف در انتقاد از بحث آزادی از عبارتهای «حریت مطلقه» یا «آزادی مطلق» استفاده کرده است؛ (نک: ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۱۱۹) برای نمونه، در نامه ایشان به علمای شهرستان‌ها در جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ ق آمده است:

جماعت آزادی‌طلب به‌توسط دو لفظ دلربای عدالت و شوری، برادران ما را فریفته به جانب لامذهبی می‌رانند و گمان می‌رود... چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج و منکرات مجاز... و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود. (ترکمان، ۱۳۶۲: ۱۵۰)

همچنین در یکی از مکتوبات تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم می‌نویسد: «یک فصل از قانون‌های خارجه که ترجمه کرده‌اند، این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است... این قانون با شریعت ما نمی‌سازد. لهدا علمای عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند.» (همان: ۲۶۸)

از این رو، شیخ هیچ‌گاه مطلق آزادی را نفی نمی‌کند بلکه همواره حقوقی را برای مردم قائل است که تعریف شده و در قالب قیود مذهب است، چنان که در بحث حدود اختیارات و کلاهی مجلس، این اختیارات را تابع اختیارات موکلین آن‌ها، یعنی مردم می‌داند و درباره حدود اختیارات مردم این‌گونه توضیح می‌دهد:

مردم را حق جلب منافع و دفع مضار دشمن داخلی و خارجی است به مقداری که دین ترخیص فرموده [است]. لذا به هیئت اجتماعی، تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت اشتراکی نمودند... وظیفه و کلا فقط تحصیل قوه دافعه یا جهت نفعه برای موکلین خود و امور راجع به ملک و لشکر و کشور است. (همان: ۳۶۱؛ رضوانی، ۱۳۶۲: ۶۱)

در اینجا شیخ دایره وکالت و حقوق عمومی مردم را مشخص می‌سازد که آن‌ها می‌توانند حتی با انتخاب وکیل در امور فوق نیز با اختیار خود تصمیم بگیرند. بنابراین، نمی‌توان به صورت مطلق گفت شیخ با آزادی مخالف است. علمای مشروطه‌خواه نجف نیز هیچ‌کدام به صورت مطلق آزادی را برای انسان نمی‌پذیرند، بلکه در موارد بسیاری، از آزادی با عبارتهایی منفی و قیودی همچون فاسد، مشئوم، موهوم یا قبیح یاد می‌کنند (نک: ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۱۲۰)؛ برای مثال، در تلگرافی که مرحوم آخوند و مرحوم مازندرانی در تأیید اصل نظارت علما به مجلس ارسال داشتند، آمده است: «... و چون زنادقه عصر به گمان فاسد حریت، این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مغتتم [شمرده‌اند] و این اساس قویم را بد نام نموده، لازم است ماده ابدیه دیگر در رفع این زنادقه... درج شود.» (کسروی، ۱۳۷۸: ۴۱۱ و ۴۱۲؛ ترکمان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۳۷ و ۲۳۸)

چنان‌که مشهود است، ایشان عبارت «گمان فاسد حریت» را به کار می‌برد و آزادی را گمان و اندیشه‌ای فاسد قلمداد می‌کند، هرچند مشخص است که همه نوع آزادی را این‌گونه تفسیر نمی‌کنند. همچنین در تلگرافی که این دو بزرگوار در مشروطه دوم به ناصرالملک و برخی دیگر ارسال کرده‌اند، ضمن پرخاش تند به اقدامات ضد ملی و ضد اسلامی تقی‌زاده و یارانش، با لحنی منفی از آن‌ها با عنوان «عشاق آزادی پاریس» یاد کرده‌اند. (آقاجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۷۸) بنابراین، علمای مشروطه‌خواه از جمله مرحوم آخوند نیز همواره و به صورت مطلق آزادی را با دید مثبت نمی‌نگرند.

با توجه به آنچه بیان شد، مشخص گشت مرحوم شیخ فضل‌الله، آزادی انسان را در چارچوب مذهب می‌پذیرد. بنابراین، اگر مراد از آزادی همین باشد، باید گفت نه تنها شیخ فضل‌الله هیچ‌گاه آزادی از قیود دینی را برای انسان نمی‌پذیرفت، بلکه علمای شیعه از صدر اسلام تاکنون با این‌گونه آزادی برای انسان موافق نبوده‌اند و همچنین نخواهند بود؛ زیرا در آن صورت، دیگر شریعت و عمل به دستورهای آن معنا ندارد و به قول شیخ شهید، شریعت منسوخ می‌شود. (نک: ترکمان، ۱۳۶۲: ۲۶۸) از این رو، علمای مشروطه‌خواه نیز

هیچ‌کدام برای انسان قائل به این‌گونه آزادی نبودند. مرحوم آخوند نیز آزادی را در چارچوب بایدها و نبایدها و احکام و دستورهای دین اسلام و مذهب جعفری می‌پذیرد:

... آزادی هر ملت... عبارت است از: عدم مقهوریتشان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت... و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنا عشریه - صلوة الله علیهم اجمعین - است، پس حقیقتاً مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و بنیه بر اجرای احکام الهیه و عز اسمه و... خواهد بود. (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۴۸۵)

در نامه مرحوم آخوند و مرحوم مازندرانی به سلطان المحققین، شیخ محمد واعظ، پس از بیان این مسئله که مراد از آزادی، خروج از عبودیت الهی و القای قیود و باید و نبایدهای شرعی نیست، از ایشان خواسته شده است مراد علما از آزادی را برای مردم تبیین کند: «همه بدانند که... حقیقت حریت موهوبه الهیه عز اسمه... عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکیمات دل‌بخوانانه کارگزاران امور و اولیای درباری است، نه خروج از ربنقه عبودیت الهیه عز اسمه و القاء قیود شرعیه...» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ج ۳، ۱۹۶)

مرحوم مازندرانی نیز در پاسخ به استفتایی، با اشاره به شخص کافری که با وجود اهانت‌های بسیار به شرع و انبیا و علماء، خود را طالب مشروطیت و خواهان حریت شمرده است، می‌نویسد: «می‌توانم قسم بخورم که این خبیث، خواهان حریت از دین و مذهب است، نه خواهان حریت از ظلم و ستم...» (ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۱۲۱) از این کلام برمی‌آید که آزادی مورد نظر ایشان و همه علماء، آزادی از ظلم و ستم حاکمان بوده است، نه آزادی از قیود و باید و نبایدهای دین و مذهب.

مرحوم نایینی نیز که یکی از معروف‌ترین رساله‌های علمای مشروطه‌خواه را در حمایت از مشروطه نوشته است، تأکید می‌کند مراد از آزادی، خروج از ربنقه عبودیت الهی و رفع التزامات شریعت نیست:

حقیقت سلطنت تملیکیه عبارت از اغتصاب رقاب ملت در تحت تحکیمات خودسرانه است... البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت است... نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب... مقصد هر ملت... تخلص از این رقیت و استنقاذ رقابشان از این اسارت است نه خروج از ربه عبودیت الهیه... و رفع التزام به احکام شریعت و کتابی که بدان تدین دارند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۹۴)

عبارت‌های بسیاری از علمای مشروطه‌خواه در رسائل و تلگراف‌های آن‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد هیچ‌کدام از ایشان آزادی از قیود مذهب را نه اراده می‌کردند، نه جایز می‌شمردند.^۱ «مساوات» نیز همچون «آزادی» واژه‌ای پیچیده و مبهم است که قابلیت پذیرش معانی گوناگونی را دارد، به گونه‌ای که اگر مصداق‌ها و حدود آن به صورت دقیق مشخص نشود، زمینه استفاده‌های مختلفی را فراهم می‌آورد. در دوران نهضت مشروطه نیز از آنجاکه اصل هشتم متمم قانون اساسی بر مساوات حقوقی آحاد ملت تأکید داشت، ابهام موجود در این واژه سبب شد در آغاز مشروطیت اختلاف شدیدی به وجود آید، به گونه‌ای که هنگام تصویب اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطه، درباره تساوی حقوق همه گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی، درگیری سختی میان جناح مذهبی حامی مشروطه و جناح مشروطه‌خواهان غرب‌زده در گرفت. مخبرالسلطنه در این باره می‌نویسد:

در سر ماده تساوی ملل متنوعه در حدود با مسلم، شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند، بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند: اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود. (هدایت، ۱۳۷۵: ۱۸۸ و ۱۸۹)

اگر علمای مشروعه‌خواه از جمله شیخ شهید در مکتوبات و رساله‌های خود با اصل مساوات مخالفت می‌کردند، به این دلیل بود که آن‌ها با مساوات به معنای مساوات مسلم

۱. برای آگاهی بیشتر نک: زرگری نژاد، ۱۳۷۷؛ ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»؛ نائینی، ۱۳۷۸؛ رضوانی، ۱۳۶۲؛ ترکمان، ۱۳۶۲.

و غیرمسلم در حدود و احکام الهی مخالف بودند. شماره ۱۶۳ روزنامه مجلس در بیان مقاصد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری از تحسن در حرم عبدالعظیم، با تکیه بر نظر ایشان درباره مساوات، نخستین خواسته ایشان را مربوط به همین اصل می‌داند و سپس به منظور صحه گذاشتن بر سخن خود، این کلام شیخ را که دقیقاً در آن منظور خود را از مساوات مشخص ساخته است، می‌آورد:

اول اینکه لفظ مساوات را که باعث تساوی حقوق و حدود مسلم و مشرکست از قوانین اساسی بردارند که اگر این کلمه بر جای بماند، کفر و ایمان در یک کفه و میزان، هم ترازو خواهند بود و جهود و مسلمان در عرصه میدان، عناد بر عنان روند. (ترکمان، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

بر این اساس، می‌توان دریافت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با مساوات بر اساس قانون شرع مشکلی نداشت، بلکه با تساوی مطلق انسان‌ها به‌ویژه تساوی حقوقی مسلمان و غیرمسلمان آن هم در مواردی که اسلام میان آن‌ها تفاوت گذاشته است، مخالف بود. به همین دلیل، در رساله *تذکره الغافل* درباره حدود مساوات و مساوات مورد قبول آمده است:

به حکم اسلام باید ملاحظه نمود که در قانون الهی هر که را با هر کسی مساوی داشته، ما هم مساویشان بدانیم و هر صنفی را مخالف با هر صنفی فرموده، ما هم به اختلاف به آن‌ها رفتار کنیم تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۷۷ و ۱۷۸)

مراجعه به مکتوبات و آثار علمای مشروطه‌خواه نجف نیز نشان می‌دهد که موافقت آن‌ها با مساوات، مساوات در محدوده قوانین شرع است و عمدتاً مراد از مساوات را تساوی طبقات مختلف جامعه در برابر قوانین و عدم وجود تبعیض میان طبقات جامعه و درباریان و عامه مردم می‌دانند، نه تساوی مطلق در احکام شرعی. مرحوم نایینی، از علمای نظریه‌پرداز و مشروطه‌خواه نجف، در کتاب معروف خود، *تنبيه الامه و تنزيه المله*، درباره مفهوم و معنای مساوات در مشروطه می‌نویسد:

اصل مبارک دوم که عبارت از مساوات آحاد ملت با همدیگر و با شخص والی در جمیع نوعیات است... بالضروره معلوم است اختلاف اصناف مکلفین نسبت به انحاء تکالیف نه مطلبی است مخصوص به دین اسلام، بلکه در جمیع شرایع و ادیان مطّرد و جاری است. (نایینی، ۱۳۷۸: ۹۴)

ایشان که اصل «مساوات» را از اشرف قوانین مبارکه مأخوذه از سیاسات اسلامیّه و مبنا و اساس عدالت و روح همه قوانین می‌داند، آن را در یک عبارت کوتاه چنین معنا می‌کند:

هر حکمی که بر هر موضوع و عنوانی به طور قانونیت و بر وجه کلیت مترتب شده باشد، در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود، جهات شخصیه و ابواب تخلف و رشوه‌گیری و دلخواهانه حکمرانی به کلی مسدود می‌باشد... (همان: ۹۹)

مرحوم محلاتی، از شاگردان مبرز آخوند خراسانی و از علمای مشروطه‌خواه نجف نیز درباره بحث مساوات می‌نویسد:

مساوات که در این دوره گفته می‌شود، به این معناست که هر حکمی که بر هر عنوانی از عناوین شرعیه یا عرفیه بار باشد، در اجرای آن حکم فرقی بین مصادیق آن گذارده نشود... نه آنکه معنای مساوات چنان باشد که بعضی از جنود شیاطین تحریف کرده و با کمال وقاحت و بی‌شرمی مابین مردم نشر داده که جمیع عناوین مختلفه که حکم آن‌ها مختلف است، از مابین خلق برداشته شود و همه اصناف خلق به یک چوب رانده شوند؛ مثلاً حاضر و مسافر در حکم یکی باشند و هکذا فاسق و عادل و مجتهد و عامی و غیره و غیره. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۵۸۲)

بنابراین، روشن است که هم علمای مشروطه‌خواه نجف و هم مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با مساوات به معنای رعایت عدالت و اجرای قانون برای همه، موافق و با مساوات به معنای تساوی حقوق طبقه‌های مختلف مردم در ادیان و مذاهب گوناگون در احکام شرعیه مخالف هستند که متأسفانه مساوات مورد نظر مشروطه‌خواهان تندرو و مساوات مصوب در مجلس ناظر به همین معنای دوم بود. اعلامیه‌ها و مکتوباتی که به وسیله غیرمسلمان‌ها مانند زردشتی‌ها صادر گشت. (نک: ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۱۳۱) و سوءاستفاده‌هایی که

از این بحث در جراید و مطبوعات به عمل آمد، گویای این مطلب است، ولی از آنجا که علمای مشروطه خواه نجف می‌پنداشتند همان مساوات در محدوده قوانین شرع، منظور و خواست مشروطه خواهان تندرو است، درحالی که مرحوم شیخ فضل‌الله که به دلیل حضور در متن وقایع و مشاهده اقدامات انجام شده، از نگرش‌های این‌گونه افراد و مقصود نادرست و نامشروع این افراد آگاهی داشت، مخالفت خود را آشکارا بیان می‌کرد.

ب) مشروطه و تعیین حدود اختیارات سلطان

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری پیوسته چه از لحاظ تئوری و چه از لحاظ عملی بر لزوم تعیین حدود اختیارات و کنترل سلطان و دربار او تأکید داشت، به‌گونه‌ای که اختیارات و اعمال قدرت سلطان را در حد و مرزهای خاص و تحت شرایط و ضوابط مشخصی می‌پذیرفت که این حدود عبارتند از: منافع ملی کشور، مصلحت عمومی مردم و عمل به قوانین و دستورهای شرع مبین که اصلی‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آید. به همین دلیل، ایشان سلطنت را قوه اجرایی احکام اسلام می‌داند (نک: ترکمان، ۱۳۶۲: ۱۱۰)؛ یعنی باید در هر زمینه‌ای حکم اسلام مشخص شود، سپس سلطان همان حکم را به اجرا رساند. به عبارتی، در زمان غیبت، سلطان مجری احکام اسلامی صادره از سوی فقیه است؛ زیرا تعیین احکام اسلامی در زمان غیبت بر عهده فقها و دین‌شناسان است. بنابراین، فقیه به سبب آگاهی بر احکام شرعی، بر سلطان برتری دارد و سلطان تنها مجری این احکام است.

بر این اساس، اگر هم - به هر دلیل - قرار بود شخصی به نام شاه یا هر نام دیگر بر سر کار باشد، باید لزوماً در خط اسلام و مصالح مسلمانان حرکت کند و خط و جهت کلی را از کارشناسان خبره و امین اسلام (فقها) بگیرد. تأکید بسیار مرحوم شیخ و علمای مشروطه خواه نجف بر نظارت فقها بر قوانین مصوب مجلس و دفع زنادقه از مجلس و نیز اجرای احکام اسلام به همین دلیل بود. در مقام عمل نیز نوع برخورد ایشان با سلطان وقت یا حاکمان، حاکی از نوعی برتری و تقدم و اصالت «نظر قاطع شرعی و اصلاحی

وی» بر «فرمایشات ملوکانه شاه!» بود،^۱ چنان که در رد پیام تهدیدآمیز عین‌الدوله درباره به پایان رساندن تحصن مسجد جامع تهران می‌گوید: «کسی که حیات و مماتش زیر قلم ماست، چگونه جرئت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد؛ به او بگو ما از تو واهمه‌ای نداریم و عن قریب تکلیفت را روشن می‌کنیم.» (فخرایی، ۱۳۵۶: ۶۸) در اجتماع باغشاه نیز که محمدعلی شاه اجرای درخواست علما را درگرو مذاکره با صدراعظم بیان می‌دارد، می‌گوید: «مشورت در محلی است که طریق دیگر داشته باشد و این امر ابداً ممکن نیست که انجام شود؛ صریحاً اعلی‌حضرت حال باید حکم بفرماید. (ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۷۰) در جایی دیگر نیز در تهدید محمدعلی شاه هنگام ضعف نفس وی در برابر فشار سفیران بیگانه می‌گوید:

این مردم که شاه را می‌خواهند، محض این است که علم اسلام دست ایشان است و اگر علم را از دست بدهند، مملکت به صد درجه زیاده اغتشاش می‌شود... اگر فی‌الجمله میلی به آن طرف شود اول حرفی که هست، تکفیر است و آن وقت رودخانه‌ها از خون روان می‌شود... (معاصر، ۱۳۵۳: ۹۳۵ . ۹۳۶)

مرحوم شیخ فضل‌الله با اصل مشروطه به معنای مقید شدن و محدود شدن سلطنت با مجموعه‌ای از قوانین (به شرطی که خلاف شرع نباشد) هیچ‌گاه مخالف نبوده است، چنان که حتی در دوران استبداد صغیر که شاهد موضع تند شیخ نسبت به مشروطه موجود هستیم، باز هم می‌بینیم که شیخ از اصل مشروطه حمایت می‌کند. بنا به نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی، در جلسه‌ای که سیزده روز پس از به توپ بسته شدن مجلس با حضور شیخ فضل‌الله و دیگر علما با شاه برگزار گشت، زمانی که لفظ مشروطه در مجلس برده شد و شاه اعلام داشت ما مخالف مشروطه نیستیم، سلطان‌العلما با بدگویی بسیار از

۱. برای آگاهی از برخوردهای عملی شیخ با سلطان وقت و همچنین دلیل حمایت وی از آنها حتی در موارد خاصی همچون زمان استبداد صغیر نک: ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ب»: ۶۸ - ۷۲؛ ابوالحسنی، ۱۳۸۰ «ج»: ۱۲۷ - ۱۵۵.

مشروطه، بیان داشت این لفظ مشروطه را که منافای با دین است، به زبان نیاورید، ولی شیخ فضل الله گفت: «مشروطه خوب لفظی است... مشروطه باید باشد، ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود، نه هرج و مرج.» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ج ۴، ۱۶۹)

از این رو، می بینیم که نه در مقام نظر و نه در مقام عمل، هیچ گاه شیخ طرفدار سلطنت مطلقه و استبدادی نیست و ایشان همانند علمای مشروطه خواه نجف، خواهان تعیین حدود اختیارات سلطنت به قوانین مطابق با شرع اسلام است. بیشتر علما و دین شناسان نیز بر همین رأی و نظر بوده اند، به گونه ای که هرگاه امری خلاف شرع از سلطان می دیدند و توان مقابله و برخورد با آن را داشتند، در برابر آن واکنش نشان می دادند. علمای مشروطه خواه نجف نیز که از همین صفت و عنوان آن ها مشخص است، معتقد بودند قدرت سلطنت باید مهار شده و محدود و مشروط به مقررات و ضوابط خاصی که اسلام بیان داشته است، باشد. از این رو، هرگاه احساس می کردند شاه بیش از حدود اختیارات خود اقدام می کند به ویژه در اموری که بر اساس دستورهای شرع اسلام است، با مخالفت و عدم همراهی با او، به شدت با این گونه اقدامات برخورد می کردند، به گونه ای که وقتی مجلس به دستور محمدعلی شاه به توپ بسته می شود، علمای نجف در تلگرافی به وی، نارضایتی خود را از این اقدام شاه این گونه اعلام می کنند: «... داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود... تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خبر... خودداری ننموده... عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...» (همان، ۱۳۷۶: ج ۲، ۱۸۷ و ۱۸۸)

سپس علمای نجف برخلاف پاسخ محمدعلی شاه و ادعای او نسبت به جلوگیری از بدعت مزدکی مذهبیان، با توجه به اخباری که عموماً از سوی تفرقه افکنان ارسال می شد، احساس می کنند محمدعلی شاه در برابر مجلس و مشروطه ای که در پی اجرای احکام اسلامی است، ایستاده است. بنابراین، تلگراف بعدی را چنین ارسال می دارند:

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم. الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین، از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او

از اعظم محرمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - است. اعاذ الله المسلمین من ذلک ان شاء الله تعالی. (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۴۰؛ کسروی، ۱۳۷۸: ۷۳۰)

پذیرش اصل نظام مشروطه از سوی آنها نیز بر اساس همین اعتقاد بوده است، به گونه‌ای که مرحوم آخوند دلیل تأخیر در حمایت از نهضت را ضرورت تحقیق و تفحص از محتوای مشروطه و وقایع موجود در تهران بیان می‌کند، می‌نویسد:

... بعد از تأمل کامل دیدیم مبانی و اصول صحیح آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است و با رعایت تطبیق نظام‌نامه که راجع به شرعیات است، بر قوانین شرعیه و اشتغال هیئت مجلس شورای اسلامی بر عده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ رأی صادره، صحت [می‌گذاریم] و مشروعیت آن [را] بی‌شبهه و اشکال... (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ج ۲، ۲۸۹)

مراجعه به فتواها و نامه‌ها و تلگراف‌های دیگر مرحوم آخوند نشان می‌دهد که حمایت ایشان از مشروطه، حمایت از اصل مشروطه است، نه پارلمان‌تاریسم غربی. به عبارت دیگر، حمایت از اصل این مطلب که سلطنت و دولت باید مشروط و محدود باشد به قوانین، آن هم قوانین مطابق با شرع، چنان که در تلگراف ایشان و برخی دیگر از علمای نجف، شاهد حمایت آنان از اصل نظارت علما بودیم. در یکی از این تلگراف‌ها که از سوی ایشان و مرحوم مازندرانی در بیان مراد از مشروطه در ایران و ممالک دیگر تدوین شده، آمده است:

مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه، بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت... و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه - صلوات الله علیهم اجمعین - است، پس حقیقتاً مشروطیت و آزادی ایران عبارت از: عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبنیه بر اجرای احکام الهیه - عز اسمہ - و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیات... (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۴۸۵)

مرحوم نایینی نیز در تقسیم انواع سلطنت، نوع دوم از سلطنت را سلطنت مشروطه

می‌داند و در توضیح مشخصات چنین سلطنتی می‌نویسد:

اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظایف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت، مبتنی و استیلای سلطان به همان اندازه محدود و تصرفش به عدم تجاوز از آن حد مقید و مشروط باشد... این قسم از سلطنت را مقیده و محدوده و تعادله و مشروطه و مسئوله و دستوریه نامند... (نایینی، ۱۳۷۸: ۳۳ - ۳۵)

پس از بیان این مطلب درباره مهار قدرت چنین سلطانی و نیز به منظور جلوگیری از تخلفات او در زمان غیبت که دست از دامان ائمه معصومین □ کوتاه است، دو نکته شایان توجه است: ۱. تدوین نظام‌نامه؛ ۲. نظارت هیئتی از عقلا و دانایان مملکت. ایشان در بحث صحت و مشروعیت این قانون و نظام‌نامه می‌نویسند:

در صحت و مشروعیت آن [نظام‌نامه] بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه، جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه، شرط دیگری معتبر نخواهد بود... (همان: ۳۷)

چنان‌که ملاحظه شد، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و علمای مشروطه‌خواه نجف، هر دو در اصل تقیید و تعیین حدود اختیارات سلطان و مشروط شدن سلطنت موافق هستند و هر دو نیز مشروطه‌ای را می‌خواهند که مطابق شرع و مذهب رسمی مملکت باشد و در این زمینه کاملاً با یکدیگر همراه و هم‌رأیند. درباره حکم به تحریم مشروطه از سوی شیخ و حکم تأیید مشروطه به وسیله مرحوم آخوند در دوران استبداد صغیر نیز این مسئله قابل بررسی است که در این احکام چه مفهومی از مشروطه مورد نظر قرار گرفته است؟ آیا مرحوم شیخ همان مشروطه‌ای را تحریم کرده که مرحوم آخوند مخالفت با آن را در حکم محاربه با امام زمان دانسته است؟ در پاسخ باید گفت شواهد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد مشروطه‌ای را که شیخ تحریم کرد، از نظر مفهوم غیر از مشروطه‌ای بود که مرحوم آخوند مخالفت با آن را محاربه با امام زمان می‌دانست. (نک: ابوطالبی، ۱۳۸۳)

ج) قانون‌گذاری و مجلس شورا

یکی از مسائل مهم و بحث‌انگیز در دوره مشروطه، قانون‌گذاری و تشکیل مجلس شورا بر اساس سیستم رأی‌گیری بود. شیخ با اصل مجلس شورا و لزوم تشکیل مجلسی از نمایندگان اصناف و شور و مشورت درباره مسائل و امور دولتی و مملکتی بر اساس شرع اسلام مخالف نبود، به گونه‌ای که خود می‌گوید: «من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند؛ به این معنا که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که... بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی و بر خلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارد؛ من هم چنین مجلسی می‌خواهم»، (ترکمان، ۱۳۶۲: ۲۴۶) بلکه مخالفت شیخ متوجه پارلماناریسم مطلقه غربی بود که به تعبیری پذیرای لگام شریعت نبود. ایشان در ایام تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم در اعتراض به چگونگی تشکیل و اداره مجلس شورای ملی می‌نویسند: [بابی‌ها و فرنگی‌مآبان] در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمان‌ها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند...» (همان: ۲۶۶ و ۲۶۷)، حتی در زمانی که شیخ حکم به حرمت مشروطه می‌دهد، باز هم از تشکیل مجلس شورای کبرای مملکتی حمایت می‌کند و تشکیل این مجلس را به علمای مازندران تبریک می‌گوید. (افشار، ۱۳۷۶: ۴۰۱ و ۴۰۲)

مرحوم شیخ با اصل قانون‌گذاری و نظام‌نامه‌نویسی نیز هیچ‌گونه مخالفتی نداشت. به همین دلیل، به منظور اصلاح نظام‌نامه، اصل دوم متمم قانون اساسی را پیشنهاد کرد؛ زیرا معتقد بود اصل قانون‌گذاری برای اداره مملکت لازم است، ولی قانونی که در محدوده قوانین شرع باشد. بر همین اساس، در یکی از لوایح تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم تصریح شده است:

علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، فإنه مصلح لدینکم و دنیاکم. قوت اسلام در این نظام‌نامه اسلامی است، رفع گرفتاری‌های دنیای شما به همین نظام‌نامه اسلامی است. ای برادر، نظام‌نامه،

نظام‌نامه، نظام‌نامه، لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی؛ یعنی همان قانون شریعت که هزار [و] سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله [ای] از آن - که به آن، اصلاح مفساد ما می‌شود - در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون، [پذیرفته] و اجرا شود... (ترکمان، ۱۳۶۲: ۳۵۶)

در این باره نظر مرحوم شیخ فضل‌الله و علمای نجف تفاوتی ندارد. مراجعه به رسائل، تلگراف‌ها و بیانیه‌های مختلفی که از سوی هر دو صادر شده است، نشان می‌دهد میان نظرات آن‌ها درباره مجلس شورا تناقض و اختلاف بنیادینی وجود ندارد. در این باره، می‌توان به تلگرافی از سوی مرحوم آخوند و دو تن دیگر از علمای نجف در پاسخ به تلگراف انجمن‌های تهران که در بدخواهی از بست‌نشینیان حرم حضرت عبدالعظیم و درباره به نجف فرستاده شده بود، اشاره کرد:

خداوند متعال گواه است ما با بعد دار غرض جز تقویت اسلام و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم. علی‌هذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً، عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح، بلکه واجب است. (کسروی، ۱۳۷۸: ۳۸۲)

آیا ممکن است مجلسی برای تقویت اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ بنیان اسلام تأسیس شود ولی قوانین آن لزوم موافقت با شرع را نداشته باشد! همچنین نامه دیگر آخوند که در آن تأکید می‌کند پس از تطبیق نظام‌نامه با شرع و انضمام اصل ابدی نظارت علما، تلاش برای دوام مجلس و اهتمام در امر آن واجب است، دلالت بر همین امر دارد: «بعد از تطبیق نظام‌نامه بر قوانین شرعی و ختم فصل ابدی بر این امر... در هر صورت بر عموم مسلمین، اهتمام در امر چنین مجلس محترم واجب [است]». (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۵)

لواحی نیز که متحصنین در زاویه مقدسه حرم حضرت عبدالعظیم برای بیان دلیل مهاجرت و تحصن خود و موضعشان نسبت به مجلس منتشر کرده‌اند، نشان می‌دهد همه خواسته‌های متحصنین همان خواسته مرحوم آخوند خراسانی و علمای نجف است و

تفاوتی با آن ندارد. در یکی از این لوایح در اشاره به عدم اختلاف آن‌ها و علمای نجف درباره مجلس و ویژگی‌های آن آمده است:

از اوصاف و شرایط مجلسی که حجج‌الاسلام و المسلمین آقایان نجف اشرف در این تلگراف تعیین فرموده‌اند، آن است که باید رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف کند؛ آقایان عظام مهاجرین زاویه مقدسه هم فرمایشی که دارند، همین است بدون هیچ اختلاف در هیچ‌یک از این شرایط و اوصاف. (ترکمان، ۱۳۶۲: ۲۸۵)

در یکی دیگر از لوایح (لایحه نمره نهم) که پس از تلگراف علمای ثلاثه نجف درباره مجلس صادر شد، آمده است:

برادران دینی ما همه می‌دانند که آقای حاجی شیخ فضل‌الله... که در زاویه مقدسه مشرف هستند، همگی همین مجلس را می‌خواهند که حضرات حجج اسلام و المسلمین آقای حاجی امیرزا حسین تهرانی^۱ و آقای آخوند و آقای شیخ عبدالله مازندرانی^۲ - دامت برکاتهم - تعیین فرموده‌اند. (همان: ۲۷۹)

در برخی از این لوایح صریحاً به این مسأله اشاره شده است که متحصنین خواسته‌ای جز خواسته مرحوم آخوند ندارند و مهم‌ترین آن هم انضمام اصل پیشنهادی شیخ و اصلاحات انجام شده به‌منظور مغایر نبودن مواد قانون اساسی با شرع، بدون هیچ‌گونه تغییر و دستبردن در آن و اخراج عناصر معلوم الحال از مجلس است،^۱ همان‌گونه که اشاره شد، مرحوم آخوند در تلگرافی که مبنی بر حمایت از اصل دوم متمم قانون اساسی صادر فرمود، دقیقاً بر ضرورت خواسته اول تأکید کرد و حتی قدم فراتر نهاد و از مطابقت قوانین با شرع سخن راند. درباره خواسته دوم نیز به‌منظور دفع این‌گونه افراد از مجلس، پیشنهاد تأسیس اصل ابدی دیگری را می‌دهد.

بنابراین، نظر علما در نوع و شکل مجلس شورا هیچ‌گونه تفاوتی ندارد و مجلس مورد

۱. برای آگاهی بیشتر از خواسته‌های متحصنین نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۴۱۳-۴۲۳؛ ترکمان، ۱۳۶۲: ۲۳۱-۲۴۷، ۲۶۰-۲۸۹ و ۳۳۸-۳۴۳.

نظر همه آن‌ها دارای یک مشخصه و یک شکل است و تنها اختلاف آن‌ها در تشخیص مصداق است؛ به این معنا که آیا مجلس بهارستان همان اوصاف و شرایطی را که در تلگراف‌های علما برای مجلس نوشته شده بود، دارد یا خیر؟ در این موضع، مرحوم آخوند معتقد بود مجلس بهارستان همان مجلس مورد نظر علماست، ولی مرحوم شیخ معتقد بود این مجلس، مجلس مورد نظر علما نیست. از این‌رو، تفاوتی در دیدگاه آن‌ها دیده نمی‌شود و همفکری کلی آن‌ها در این زمینه کاملاً مشهود است.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، معلوم می‌شود شیخ شهید و علمای نجف، در اصل مشروطیت به معنای تعیین حدود قدرت سلطنت و دولت، البته با قوانین مطابق با شرع، هر دو با مساوات در محدوده دستورات شرعی، آزادی به معنای آزادی از ظلم و ستم و حق اظهار نظر در امور سیاسی اجتماعی البته در محدوده احکام دینی و نیز تشکیل مجلس شورا به شرط عدم قانون‌گذاری بر خلاف موازین شرعی - با نظارت علما و مجتهدین طراز اول - موافق بودند، ولی با گذشت زمان، شیخ شهید به این نتیجه رسید که مشروطه‌ای که در تهران شکل گرفته و در حال رشد و گسترش است، مشروطه مورد نظر وی و علمای نجف و علمای بلاد دیگر نیست و روند آن خلاف شرع مطهر است. از این‌رو، با آن مخالفت و آن را تحریم کرد، ولی علمای نجف از آنجا که بنا به دلایلی به این نتیجه رسیده بودند که این مشروطه همان مشروطه مورد نظر ایشان و مطابق شرع مبین است، آن را تأیید کردند و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان دانستند. از این‌رو، اختلاف این دو بزرگوار اختلاف در تشخیص مصداق یک کلی (یعنی مشروطه منطبق با شرع) بود که هر دو در آن اشتراک نظر داشتند و برای رسیدن به آن می‌کوشیدند و در همه موارد، همه آن‌ها در پی تطبیق و تنظیم مشروطه و مفاهیم آن با شرع مقدس بودند، ولی این بحث که این اختلاف در تشخیص مصداق ناشی از چیست، نیازمند بحث و بررسی مفصل و جداگانه است که در

این مجال نمی‌گنجد.^۱



۱. در این باره، مقاله دیگری از نگارنده این مقاله انتشار یافته است که برای آگاهی بیشتر نک: مهدی ابوطالبی، از مطلق مشروطه تا مشروطه مطلق. مندرج در مشروطه؛ فقیهان و اجتهاد شیعه (آموزه ۵)، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی □، قم، ۱۳۸۳.

فهرست منابع

۱. ابوالحسنی، علی، ۱۳۸۰ «الف»، اندیشه سبز زندگی سرخ (زمان و زندگی شیخ فضل الله نوری)، تهران، نشر عبرت.
۲. _____، ۱۳۸۰ «ب»، دیده بان بیدار! (دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل الله نوری)، تهران، نشر عبرت.
۳. _____، ۱۳۸۲، خانه بر دامنه آتشفشان! (شهادت‌نامه شیخ فضل الله نوری (به ضمیمه وصیت‌نامه منتشر نشده او))، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۴. _____، ۱۳۸۰ «ج»، کارنامه شیخ فضل الله نوری؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها، تهران، نشر عبرت.
۵. ابوطالبی، مهدی، ۱۳۸۳، از مطلق مشروطه تا مشروطه مطلق، مندرج در مشروطه؛ فقیهان و اجتهاد شیعه (آموزه ۵)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۶. افشار، ایرج، ۱۳۷۶، خاطرات و اسناد ظهیر الدوله، چاپ دوم، تهران، انتشارات زرین.
۷. آقا نجفی قوچانی، حسن، ۱۳۷۸، برگگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملک الاعلام، پیرامون شخصیت و نقش آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در نهضت مشروطیت)، تصحیح: ر.ع. شاکری، تهران، انتشارات هفت.
۸. انصاری، مهدی، ۱۳۷۶، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۹. ترکمان، محمد، ۱۳۷۵، «نظارت مجتهدین طراز اول: سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره اول تقنینیه»، تاریخ معاصر ایران، کتاب اول.
۱۰. _____، ۱۳۶۲، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شهید فضل الله نوری، جلد اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۱. _____، ۱۳۶۳، مکتوبات اعلامیه‌ها، ... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل الله نوری در مشروطیت، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۲. حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۱، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، انتشارات امیر کبیر.

۱۳. رائین، اسماعیل، ۱۳۵۸، *اسنادخانه سدان*، تهران.
۱۴. رضوانی، هما، ۱۳۶۲، *لوايح آقا شيخ فضل الله نوري*، تهران، نشر تاريخ.
۱۵. زرگری نژاد؛ غلامحسین، ۱۳۷۷، *رسائل مشروطیت*، تهران، انتشارات کویر.
۱۶. زیباکلام، صادق، ۱۳۸۰، *مصاحبه مجله معارف*، نشریه اطلاع رسانی ویژه استادان و گروه های معارف اسلامی دانشگاه های کشور، قم.
۱۷. فخرایی، ابراهیم، ۱۳۵۶، *گیلان در جنبش مشروطیت*، تهران.
۱۸. کسروی، احمد، ۱۳۷۸، *تاریخ مشروطه ایران*، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، چاپ هیجدهم.
۱۹. کفایی، عبدالحسین، ۱۳۵۹، *مرگی در نور؛ زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه*، تهران، زوار.
۲۰. مؤیدالاسلام، جلال الدین، ۱۳۲۵، *حیل المتین*، شماره ۱۰۵.
۲۱. معاصر، حسن، ۱۳۵۳، *تاریخ استقرار مشروطیت*، تهران، انتشارات ابن سینا.
۲۲. ناظم الاسلام کرمانی، محمد، ۱۳۷۶، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش: سیروس سعدوندیان، تهران، نشر پیکان.
۲۳. نامدار، مظفر، ۱۳۸۱، «*جامعه شناسی نظام استبدادی و جامعه مستبد*»، مجله زمانه، سال اول، شماره ۳ و ۴.
۲۴. نایینی، محمدحسین، ۱۳۷۸، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، با مقدمه و حاشیه: مرحوم طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۵. نجفی، موسی، ۱۳۷۸، *اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۶. هدایت، مخبرالسلطنه، ۱۳۷۵، *خاطرات و خطرات*، تهران، نشر زوار.